

## سیمای حقیقی احمد شاه قاجار

بعد از گذشت نیم قرن

- ۲ -

برای تربیت شاه جوان انصافاً بر آنچه لازمه کوشش و مراقبت بود. از طرف اولیای رژیم جدید به عمل آمد. هدف این بود که او را دموکرات و مشروطه خواه تربیت کنند. سلطان احمد میرزا موقمی که از پدرش تحویل گرفته شد دوازده ساله بود و بنابراین می بایست تحصیلات ابتدائی خود را ادامه دهد. چند روز پس از خلع شدن محمد علی شاه، به خدمت معلم روسی شاهزاده (سروان اسمیرنف) نیز خاتمه داده شد. این خود داستان چالبی دارد. بنا به روایت تقی زاده:

« به دستور هیئت مدیره انقلاب، آقای حکیم الملک (۱) مأمور اصلاح دربار شد و از کارهایی که در این زمینه انجام داد یکی هم جواب کردن معلم روسی احمد شاه بود. روس‌ها از عزل معلم روسی فوق العاده مضطرب شدند و بنای تلاش و دوندگی را گذاشتند. حتی کار به جایی کشید که وزیر مختار روسیه رسماً اعلام کرد که اگر اولیای رژیم جدید ایران معلم روسی و الاحضرت را اخراج نکنند و به او اجازه دهند که «لا اقل هفته‌ای یک ساعت به شاه جوان درس روسی بدهد، دولت متبوع وی نیز متقابلاً نصف قشون روسیه را که در آن تاریخ وارد ایران شده و به قزوین هم رسیده بود دوباره به خاک روسیه عودت خواهد داد. مرحوم نواب (حسینقلی خان) که از اعضای هیئت مدیره بود گفت: عجب! ما تا این لحظه نمی دانستیم که این معلم ساده و الاحضرت در چشم دولت متبوعش به اندازه نصف قشون آنها در ایران ارزش و اهمیت داشته است! »

خوب، با این وضع ما چگونه میتوانیم نصف قشون اشغالی روس را از قزوین برداریم و در کاخ گلستان جا بدهیم! »

« فردای آن روز که این تقاضا رد شد روس‌ها به شیوه همیشگی خود آن دسته از رجال ایران را که به بانک استقراضی روس بدهکار بودند ولی برخلاف نظر آنها رفتار کرده بودند، تحت فشار سخت قرار دادند و با صدور اجراییه رسمی تصفیه محاسبات خود را از نایب السلطنه و سپهدار و سردار منصور در ظرف بیست چهار ساعت خواستار شد و معلوم شد که هشتصد هزار تومان (به پول آن زمان) از سپهدار و سیمد و پنجاه هزار تومان از سردار منصور و در همین حدودها نیز از دیگران طلبکارند! »

از این مطالبه ناگهانی وام که چون ساعتی بر سر هیئت اجرایی مملکت فرود آمد وحشت و اضطراب عجیبی دامنگیر همه شد ولی با تمام این تفصیلات هیئت مدیره انقلاب در



احمد شاه قاجار در سال ۱۳۳۰ هجری قمری

تسمیم خود پافشاری کرد و به خدمت سروان اسمیرنف خاتمه داد. (۱) روش معمولی بانک استقراضی روس در تهران همین بود که به رجال متنفذ کشور وام های هنگفت میداد ولی برای بازپرداخت این وام ها تا موقمی که بدهکاران مقاصد سیاسی سفارت روس را اجرا میکردند چندان فشار نمی آورد. اما مزاحمت شدید بانک موقمی شروع می شد که گیرندگان وام برخلاف نظر اولیای سفارت روس رفتار می کردند. در این گونه موارد روس ها با اعزام ماورا اجرا به درخانه بدهکاران تصفیه فوری مطالبات خود را خواستار می شدند و چون نیروی قزاق ایران نیز عملاً در دست آنها بود همیشه می توانستند مستغلات و اموال غیر منقول بدهکاران را توقیف و دشواری های فوق العاده برای آنها ایجاد کنند.

همزمان با این اقدام اساسی، یعنی اخراج معلم روسی، سعی شد که ارتباط شاه جوان با اولاد مرتجعان و با اطفالی که منتسب به خاندان های ضد مشروطه آن زمان بودند نیز تا حد مقدور قطع شود. برای این منظور دبستانی ویژه که نزدیک به سی تن شاگرد داشت و سلطان احمد شاه یکی از آنها بود تحت ریاست یکی از پیر مردان خوشنام و آزادیخواه آن دوره (مزین الدوله) در یکی از اطاق های کاخ سلطنتی تأسیس شد و عده ای آموزگار آزادیخواه و تربیت شده شغل تدریس در آن را به عهده گرفتند.

همکلاسی های شاه جوان اطفالی بودند به سن خود وی که همگی از خانواده های خوشنام و مورد اطمینان برگزیده شده بودند و هدف این بود که محیطی سالم و مساعد برای تربیت شاه آینده کشور فراهم گردد. از آن گذشته، نایب السلطنه (علیرضا خان عضدالملک قاجار) و بعد از او نایب السلطنه دوم (ناصرالملک) (۲) که هر دو از رجال خوشنام و مجرب کشور بودند به نوبه خود حد اعلا ی دقت و مواظبت را در انتخاب آموزگاران و آمیزگاران شاه جوان به خرج دادند. مخصوصاً ناصرالملک که خود فارغ التحصیل دانشگاه آکسفورد بود در آخرین ماه های نیابت سلطنتش کوشش می کرد که پادشاه جوان را تا حد امکان با سیاست های جهانی آشنا سازد و به او بفهماند که قسمت مهمی از ترقیات ملل اروپائی ناشی از وجود حکومت های ملی و مبنی بر آن احترامی است که این حکومت ها برای قانون و آزادی فرد قایلند.

ولی به قول مرحوم دکتر ملکزاده، هیچ کدام از این مساعی دور و دراز آن نتیجه ای را که انتظار میرفت بدست نداد زیرا گرچه این مراقبان نیکخواه زندگانی رسمی و دولتی شاه جوان را تحت نظر داشتند ولی راهی برای محدود کردن معاشرت های داخلی وی نداشتند و فرضاً نمی توانستند پدر بزرگ شاه آینده کشور - شاهزاده کامران میرزا - را که مردی مستبد و مرتجع و بدخواه مشروطه بود از معاشرت با نوه اش منع کنند. (۳) سلطان احمدشاه

۱- تقی زاده - خطابه مهرگان - ص ۸۰۹

۲- مرحوم میرزا ابوالقاسم خان قراگوزلو همدانی - پدر زن مرحوم حسین علاء وزیر دربار سابق.

۳- مرحوم مستوفی الممالک در مدتی که وزیر دربار بود میرزا ابراهیم خان حکیم الملک را به ریاست خلوت سلطنتی انتخاب کرده بود. از وظایف عمده رئیس خلوت (یا ناظر اندرون) ←

افلب ساعات فراغت خود را در محیط فاسدکننده اندرون ، یعنی در محیط تزویر ، خرافات ، غیبت ، کهنه پرستی ، و بدگویی پشت سر اولیای نظام جدید ، می گذراند و مستوفی الممالک و حکیم الملك و دیگر خیر خواهان هیچ کدام قدرت ویران کردن این لانه مؤثر فساد را نداشتند. به این ترتیب ، تلقینات محرمانه کامران میرزا و سایر شاهزاده خانم های همفکر وی که اندرون سلطنتی را در بست تحت اختیار داشتند ، روح شاه جوان را به تدریج مسموم کرد و اثر اندرز نیکخواهان را در وجودش از بین برد. مع الوصف ، تا موقمی که هنوز تاجگذاری نکرده و وظایف خطیر سلطنت را رسماً عهده دار نشده بود کوچکترین مداخله ای در سیاست نمی کرد و رویهم رفته میان اطرافیان شماره اشخاص شریف بر آن مفرضان و بدخواهان می چربید. به همین دلیل ، فوق العاده محبوب ملت بود و مردم آن زمان پادشاهی را که خود برگزیده بودند با یک عشق و اخلاص حقیقی دوست می داشتند . موقمی که به سن پادشاهی رسید جشن تاجگذاری مجللی برایش ترتیب دادند و در جریان این جشن بهترین احساسات شاهدوستی خود را که به نوشته برخی از شهود عینی در تاریخ گذشته ایران کمتر سابقه داشته است نسبت به وی ابراز کردند.

اما دوران این محبوبیت متأسفانه چندان طول نکشید یعنی به مجردی که شاه به سن قانونی رسید عناصر مفرض و چاپلوسان حرفه ای که مدتی از دربار طرد شده بودند دوباره به حریم قدرت راه یافتند و راه مداخله در اموری را که در یک حکومت پارلمانی خارج از وظایف شاه مشروطه است به او یاد دادند. شاه جوان که ذاتاً طماع و بینهایت پولپرست بود ( ولی تا آن تاریخ جرئت مال اندوزی نامشروع را نداشت ) به کمک این گونه اشخاص با راه های استفاده نامشروع آشنا شد و در اندک مدتی کار به جایی کشید که شاهزاده معصوم دوشین به خسروی رشوه ستان که حتی فرامین سلطنتی مربوط به انتصابات را نیز بی اخذ رشوه امضا نمی کرد تبدیل گردید. برای تمییز حکام و استانداران کسور و صدور فرمان های لازم به اسم آنها علناً رشوه می خواست و غالباً به حکومت های وقت فشار می آورد تا اشخاصی را که مورد توجه خودش بودند ( و پول و پیشکش لازم را پرداخته بودند ) به مقامات مهم مملکتی منصوب دارند. و حتی به جد خود کامران میرزا که او را والی خراسان کرده بود پیغام داد که نیرالدوله برای احراز همین پست یکصد و پنجاه هزار تومان پیشکش تقدیم می دارد. در مورد شما این مبلغ را به یکصد هزار تومان تخفیف می دهم ولی اگر از تقدیم آن استنکاف کنید حکومت خراسان را به نیرالدوله تفویض خواهیم کرد . « ( ۱ ) از قول مرحوم مستشارالدوله صادق که شاهد موثقی است ( و در چندین کابینه دوران سلطنت احمدشاه عهده دار پست وزارت کشور بوده است ) درباره رشوه گرفتن احمد شاه از حکام و استانداران داستان های حیرت آور نقل شده است. و در نتیجه این رشوه خواری ها در عرض چند سال

یکی این بود که شخصاً مواظب اعمال شبانه روزی شاه جوان باشد و نگذارد که افراد ناصالح و ناباب با او محشور شوند. ولی حتی حکیم الملك قدرت یا وسیله این را که از معاشرت شاهزاده جوان با پدر بزرگ و عمه ها و خاله هایش جلوگیری کند در اختیار نداشت.

دارای چندین میلیون پول نقد ( به نرخ آن زمان ) گردید که همه را در بانک های اروپایی سپرده گذاشت و مقداری هم ده و املاک زراعتی خرید و غله حاصل از املاک خود را انبار می کرد و در مواقعی که قیمت جو و گندم بالا می رفت به قیمت گران به اهالی پایتخت می فروخت. احمد شاه بدرجه ای در این کارمهارت یافته بود که مردم تهران او را احمدعلاف لقب داده بودند ۱ ، ( ۶ )

در اواخر جنگ جهانی اول ایران دچار قحطی شد و ضایعات ناشی از این قحطی به جایی رسید که در خود پایتخت همه روزه عده ای پیر و جوان از گرسنگی تلف می شدند . راجع به شدت این قحطی مرحوم میرزا خلیل خان تقی اعلم الدوله ( طیب دربارسلطنتی ) شرحی بسیار موق در خاطرات پراکنده خود ( تحت عنوان مقالات گوناگون ) آورده است که عیناً در اینجا نقل می شود :

و . . . . از یکی از گذرگاه های تهران عبور می کردم . به بازارچه خرابه ای رسیدم که در آنجا دکان دمپخت پزی بود ، روبروی آن دکان دو نفر زن پشت به دیوار ایستاده بودند . یکی از آنها پیرزنی بود صغیرالجنه و دیگری زنی جوان و بلند قامت . پیرزن که صورتش باز بود و کاسه گلینی در دست داشت گریه کنان گفت : ای آقا ، به من و این دختر بدبختم رحم کنید . یک چارک از این دمپخت خریده و به ما بدهید . مدتی است که هیچ کدام غذا نخورده ایم و نزدیک است از گرسنگی هلاک شویم . گفتم قیمت یک چارک دمپخت چقدر است تا هر قدر پولش شد بدهم خودتان بخرید . گفتند نه آقا ، شما بخرید و به ما بدهید چون ما زن هستیم و فروشنده ممکن است دمپخت را کم کشیده و مغبومان بکند . یک چارک دمپخت خریده و در کاسه آنها ریختم . همانجا مشغول خوردن شدند و به طوری سریع این کار را انجام دادند که من هنوز فکر خود را درباره وضع آنها تمام نکرده دیدم که دمپخت را تمام کردند . گفتم اگر سیر نشده اید یک چارک دیگر برایتان بخرم . گفتند آری بخرید و مرحمت کنید خداوند به شما اجر خیر بدهد و سایه تان را از سر اهل و عیالتان کم نکند . از آنجا گذشتم و رسیدم به گذر تقی خان . در گذر تقی خان یک دکان شیر برنج فروشی بود که شاید حالا هم باشد . در روی بساط یک مجموعه بزرگ شیر برنج بود که تقریباً ثلثی از آن فروخته شد و یک کاسه شیر با بشقاب های خالی و چند عدد قاشق نیز در روی بساط گذاشته بودند . من از وسط کوچه رو بیلا حرکت می کردم و نزدیک بود به محاذات دکان برسم که ناگهان در طرف مقابلم چشم به دختری افتاد که در کنار دیواری ایستاده و چشم به من دوخته بود . دقتاً نگاهش از سوی من برگشت و به بساط شیر برنج فروشی افتاد . آن دختر شش هفت سال بیشتر نداشت . لباس ها و چادر نمازش پاره پاره بود و چشمان و ابروانش سیاه . و با وصف آن اندام لاغر و چهره زرد که تقریباً به رنگ کاه درآمده بود بسیار خوشگل و زیبا بود . همینکه نگاهش به شیر برنج افتاد لرزشی بسیار شدید در تمام اندامش پدیدار گشت و دست های خود را به حال التماس به جانب من و دکان شیر فروشی که هر دو در یک امتداد قرار گرفته بودیم دراز کرد و خواست اشاره کنان چیزی بگوید اما قوت و طاقتش تمام شد

و در حالی که صدای نامفهومی شبیه به ناله از سینه‌اش بیرون می‌آمد بروی زمین افتاد و ضعف کرد. من فوراً به صاحب دکان دستور دادم که يك بشقاب شیر برنج که رویش شیره هم ریخته بود آورد و چند قاشقی به آن دختر خوراندیم. پس از اینکه اندکی حالش بیجا آمد و توانست حرف بزند گفت دیگر نمی‌خورم باقی این شیر برنج را بدهید بیرم برای مادرم تا او بخورد و مثل پدرم از گرسنگی نمیرد...» (۱)

چنین بود وضع تهران در بجزوحت آن قحطی نخست وزیر ایران در این تاریخ مرحوم مستوفی‌الممالک بود. وی با تمام قوای حکومتی که در اختیار داشت می‌کوشید که جلو محترکان بی‌مروت پایتخت را سد کند و برای انجام این منظور حتی حاضر شده بود که اجناس موجود در انبارهای آنها را به قیمت عادلانه بخرد و در دسترس مردم گرسنه تهران بگذارد. در جزء کسانی که مقدار زیادی گندم و جو انبار کرده بودند خود احمد شاه بود. نخست وزیر آماده بود که گندم و جو احتکاری شاه را با سود مناسب بخرد ولی احمد شاه زیر بار نمی‌رفت و می‌گفت که به هیچ وجه قیمتی کمتر از قیمت پرداخت شده به سایر محترکان پایتخت، قبول نخواهد کرد. سرانجام مرحوم مستوفی‌الممالک به مرحوم ارباب کیخسرو شاهرخ که در آن تاریخ از طرف دولت مأمور خرید آرد و غله برای دکان‌های نانوائی پایتخت بود مأموریت داد که شاه را ملاقات و موجودی انبار او را به هر نحو که شده است خریداری کند. میان احمد شاه و ارباب کیخسرو چندین ملاقات متوالی برای انجام این معامله صورت گرفت و شاه مثل يك علاف حساسی ساعت‌ها برای گران فروختن جنس خود چانه زد. سرانجام شاهرخ عصبانی شد و از شهر یار محترک سؤال کرد: اعلی حضرت! آن روزی را که تازه به سن قانونی سلطنت رسیده و برای ادای سوگند به مجلس شورای ملی تشریف آورده بودید به خاطر دارید؟ شاه جواب مثبت داد. شاهرخ به کمال احترام به عرض رسانید که همان روز پس از انجام مراسم تحلیف و پس از آنکه خداوند قادر متعال را گواه گرفتید که همیشه حافظ حقوق و آسایش ملت ایران باشید (۲) پیشانی مبارکتان به شدت عرق کرد به طوری که دستمالی از جیب در آورده و عرق پیشانی خود را با آن دستمال پاک کردید. هنگام ترک جلسه آن دستمال فراموش شد و روی میز خطاب به جا ماند و ماهمان دستمال شاهانه را به یادگار آن روز تاریخی کماکان در اداره کارپردازی مجلل نگاه داشته‌ایم. اعلی حضرت!:

۱- یادداشت‌های گوناگون دکتر خلیل‌خان تقفی (اعلم الدوله) - صفحات ۱۱۲-۱۱۱.

۲- سوگند سلطنتی (هنگام شروع سلطنت پادشاه جدید در ایران) با این جملات

شروع می‌شود:

و من خداوند قادر متعال را گواه می‌گیرم و به کلام الله مجید و به آنچه نزد خدا محترم است قسم یاد می‌کنم که تمام هم خود را صرف حفظ استقلال ایران نموده حدود مملکت و حقوق ملت را محفوظ و محروس بدارم. قانون اساسی و مشروطیت ایران را نگهبان بوده و برطبق مقررات آن قانون سلطنت نمایم... و در تمام اعمال و افعال خود خداوند عز‌شانه را حاضر و ناظر دانسته منظوری جز سعادت و عظمت دولت و ملت ایران نداشته باشم... الخ... اصل ۳۹ متمم قانون اساسی.

آیا مفهوم سوگند آنروزی اعلیٰ حضرت همین است که مردم تهران امروز از گرسنگی در کوی‌ها و برزن‌ها بیفتند و بمیرند و انبارهای سلطنتی از آذوقه و مایحتاج آنها پر باشد؟ (۱) ولی این یادآوری عبرت انگیز بدبختانه تأثیری در وجود احمد شاه نبخشید به طوری که مرحوم شاهرخ ناچار شد موجودی انبار سلطنتی را همان طور که دلخواه احمد شاه بود بخرد و پول آن را بپردازد. خلاصه کلام اینکه احمد شاه در عرض آن چند سالی که پادشاه ایران بود هدفی جز جمع آوری مال نداشت و به قول یکی از نویسندگان معاصر: «یک ساعت عیش در منت کارلو و سواحل دریای مدیترانه را بر سلطنت و سعادت ایران ترجیح می‌داد.» (۲)

مرحوم حاج میرزا یحیی دولت آبادی در خاطرات نفیس خود می‌نگارد که «من از زبان محمدحسن میرزا، برادر احمد شاه، به گوش خود شنیدم که شاه به برادرش گفته بوده است: به چشم خود دیدیم که مردم ایران با پدر ما چه معامله کردند. پس باید تحصیل مال کرد و تا روزی که ممکن است در ایران ماند و بعد هم به هنگام ضرورت به یک مملکت آزاد رفت و در آنجا آسوده زندگی نمود.» (۳)

تنها کاربرد جسته‌ای که به احمد شاه نسبت می‌دهند مخالفتش با قرارداد ۱۹۱۹ (قرارداد مشهور وثوق الدوله) است. طرفداران وی این افسانه را شایع کرده‌اند که احمد شاه چون با این قرارداد مخالف بود و در مهمانی لرد کرزن در لندن حاضر به طرفداری علنی از آن نشد انگلیسی‌ها برایش خط و نشان کشیدند و سرانجام هم از سلطنت برش داشتند. مهمترین هدف مقاله کنونی من بررسی درباره صحت یا سقم همین شایعات است.

به عبارت دیگر می‌خواهیم به کمک اسناد و مأخذ معتبر تاریخی این نکته را روشن کنیم که آیا این آخرین پادشاه سلسله قاجار، هم چنانکه طرفدارانش در آورده‌اند، به حقیقت فدای مخالفتش با قرارداد شد یا اینکه خود باطناً مایل به کناره گیری از سلطنت ایران بود و عجله داشت که هر چه زودتر از تحمل این بار شریف (ولی سنگین و پر مسئولیت) خلاص شود؟

## وضع نیروها و افسران نظامی خارجی در ایران

### در پایان جنگ جهانی اول

وضع این نیروها و افسران آنها در دوره‌ای که اکنون زیر بررسی است (۱۹۲۰-۱۹۱۸) اجمالاً بدین قرار بود:

- ۱- مقالات گوناگون (با مختصر تنبیراتی در جمله منتهی) - ص ۱۱۲
- مرحوم مستوفی الممالک در مجلسی که قوم و خویش احمد شاه و معاون وزارت دارائی وقت (مرحوم دکتر محمد مصدق) نیز حضور داشته است همین این جریان را برای حضار نقل کرده است و مرحوم دکتر ملکزاده که خود جزء حاضران بوده عین گفته مستوفی الممالک را در جلد هفتم تاریخ مشروطیت (ص ۳۰۵) آورده است. ۲- دکتر ملکزاده - تاریخ مشروطیت (جلد هفتم) - ص ۳۰۵. ۳- حیات یحیی - جلد چهارم - ص ۱۷۷.

۱- در اواسط جنگ جهانی اول انگلیسی ها نیروی بنام **تفنگداران جنوب** (یا پلیس جنوب) - با علامت اختصای S . P . R ( اس . پی . آر ) یا اسپیار مأخوذ از حروف اول **South Persia Rifles** - در جنوب ایران بوجود آورده بودند که قرار بود پس از خاتمه جنگ به ایران تحویل داده شود. نیروی اسپیار ایران از سربازان ایرانی و افسران مختلط انگلیسی و ایرانی و هندی تشکیل میشد و وظیفه عمده اش حفاظت از لوله های نفت جنوب و نیز حمایت از کاروان های تجارتي حامل کالاهای انگلیسی در داخله کشور بود. در کادر افسریش صاحبمنصبان انگلیسی و هندی از افسران ایرانی بیشتر بودند .

۲- در قسمت خاوری ایران ( برای حفاظت سیستان و خراسان و افانستان درمقابل حمله بالشویک ها) يك نیروی نظامی انگلیسی تحت فرماندهی **ژنرال مالینسن Malleson** موضع گرفته بود .

۳- يك نیروی دیگر انگلیسی تحت فرماندهی **ژنرال دانسترویل Dunsterville** ستاد خود را به طور موقت در شمال ایران دایر کرده بود . مأموریت اصلی دانسترویل ، موقمی که به ایران آمد ، حفاظت از محور نظامی قصر شیرین - کرمانشاه - همدان - قزوین در مقابل تعرض احتمالی ترک ها بود ولی بعداً که قدرت نظامی روسیه در هم شکست و بالشویک ها روی کار آمدند ، وی با استفاده از ضعف و گرفتاری رژیم جدید نیروی خود را به قفقاز برد ، بادکوبه را گرفت ، و حکومت محلی بالشویک را در آنجا ساقط کرد .

اما در اواخر سال ۱۹۱۹ نیروهای تازه نفس بالشویک سرانجام بر مهاجمان انگلیسی پیروز شدند و بادکوبه را که دوبار دست بدست شده بود برای آخرین بار از جنگ نیروهای دانسترویل بدر آوردند. پس از افتادن مجدد قفقاز به دست روس ها ، دانسترویل مجبور شد که در رأس قوای خود به خاک ایران عقب نشینی کند و در محور - انزلی موضع گیرد تا شاید فرصتی ثالث برای حمله به بادکوبه برایش پیش آید. این فرصت دیگر پیش نیامد ولی نیروی دانسترویل در ایران ماندنی شد و بعدها به اسم نیروی ایران شمالی (**نورپرفورث**) (۱) مأمور دفاع از آذربایجان و سواحل شمالی ایران در مقابل بالشویک ها و جلوگیری از پیشروی آنها به سوی قزوین و پایتخت گردید . بعد از دانسترویل ، به ترتیب **ژنرال تامپسن Thompson** و **ژنرال چیمپین Chimpain** فرماندهی این نیرو را در ایران به عهده داشتند و فرمانده اخیر تشکیلات نورپرفورث را فقط به دو گردان ( یکی انگلیسی و یکی هندی ) تقلیل داد . آخرین فرمانده نورپرفورث در ایران **ژنرال آیرن ساید Ironside** بود که در بیستم سپتامبر ۱۹۲۰ سمت خود را از فرمانده سابق این نیرو تحویل گرفت .

۴- نیروی ژاندارمری ایران ( که تشکیلاتش از ارتش جدا بود) تحت فرمان افسران سوگدی قرار داشت. اغلب این افسران در تاریخی که اکنون زیر بررسی است ایران را ترک کرده و به سوی میهن خود بازگشته بودند ولی سه تن از آنها - **سرهنگ گلپروپ** ،

۱- نور - پر - فورث ( Nor - Per - Force ) از حروف اول :

North Persia Force ( به معنی نیروی ایران شمالی ) گرفته شده است .



سرهنگ لو فدیبرسکی، کاپیتین لاسن - که هنوز در ایران بودند کماکان امور ژاندارمری ایران را اداره می کردند .

۵- مهمترین نیروی نظامی ایران در این دوره به هر حال نیروی قزاق بود. این نیرو که بدو به صورت یک هنگ ساده تشریفاتی در عهد سلطنت ناصرالدین شاه بوجود آمد ، در طی زمان ( یعنی ازدوره سلطنت مظفرالدین شاه ببعده ) به لشکری مهیب و مقتدر که حافظ و نشان دهنده قدرت نظامی روسیه در ایران بود مبدل گشت فرمانده لشکر قزاق ایران همیشه یک افسر ارشد روسی بود که معمولاً از پترزبورگ یا قفقاز انتخاب و به ایران گسیل می گردید . وی با اینکه حقوق و مزایای خود را از دولت ایران دریافت می کرد عملاً خدمتگزار روسیه و مجری اوامر سیاسی آنها در ایران بود. کادر افسری این لشکر از صاحبمنصبان روسی و ایرانی تشکیل می شد ولی تصمیمات اساسی را همیشه فرمانده کل اتخاذ و بوسیله افسران روسی اجرا می کرد. این نیرو تا زمانی که دولت تزاری روسیه در ایران نفوذ و قدرت داشت همیشه نقش مؤثری در سیاست های داخلی ایران بازی میکرد کما اینکه کودتای نظامی ۱۹۰۸ که منجر به انحلال موقتی رژیم مشروطه و بسته شدن مجلس اول گردید بدست همین لشکر و افسران روسی آن (تحت فرمان سرهنگ لیاخف ) صورت گرفت. ولی در این تاریخ که رژیم تزاری در روسیه سقوط کرده و جای خود را به نظام بالشویکی سپرده بود ، انگلیسی ها به حق میترسیدند که افسران روسی این لشکر به سایر همقطاران نظامی خود در روسیه تاسی کنند به این معنی که هم خود بالشویک شوند و هم قزاق های ایرانی را بالشویک کنند و سپس به کمک همین نیروی بالشویک شده رژیم سیاسی ایران را دگرگون سازند. نقشه ای که انگلیس ها برای دفع این خطر اندیشیده بودند ، چنانکه خواهیم دید ، خاتمه دادن به خدمت افسران روسی و در دست گرفتن زمام کامل امور این لشکر بود .

نیروی قزاق ایران در این تاریخ زیر فرمان سرهنگ استاروسلسکی Starosselski قرار داشت و مخارج نگهداری آن را - اکنون که حکومت تزاری روسیه سقوط کرده بود و ایران هم پولی در خزانه اش نداشت - انگلیسی ها به عنوان مساعده مالی به دولت ایران می پرداختند . (بقیه دارد)